

جغرافیا در ادبیات فارسی

نگاهی به کتاب

«اعلام جغرافیایی در متون ادب فارسی تا پایان قرن هشتم» دکتر کاظم دزفولیان

فرزام حقیقی*



* اعلام جغرافیایی در متون ادبی فارسی تا پایان قرن هشتم

* دکتر کاظم دزفولیان

* انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، چاپ اول، ۱۳۸۷

متون ادبی را در نظر گرفت و مبنای تقسیم‌بندی را شعر و غیرشعر قرار داد. یا می‌توان سبک متون ادبی را مبنای تقسیم‌بندی قرار داد و یا هر نوع تقسیم‌بندی دیگر یا حتی فرد به فرد و متن به متن می‌توان این بررسی را انجام داد. موضوعات و عناصر موجود در متون ادبی فارسی به قدری متنوع است که شاید در ادبیات کمتر ملتی بتوان این وسعت را نشان داد. از جمله موضوعات و مضامینی که در ادبیات فارسی می‌توان مورد بررسی قرار داد، به این موارد می‌توان اشاره کرد:

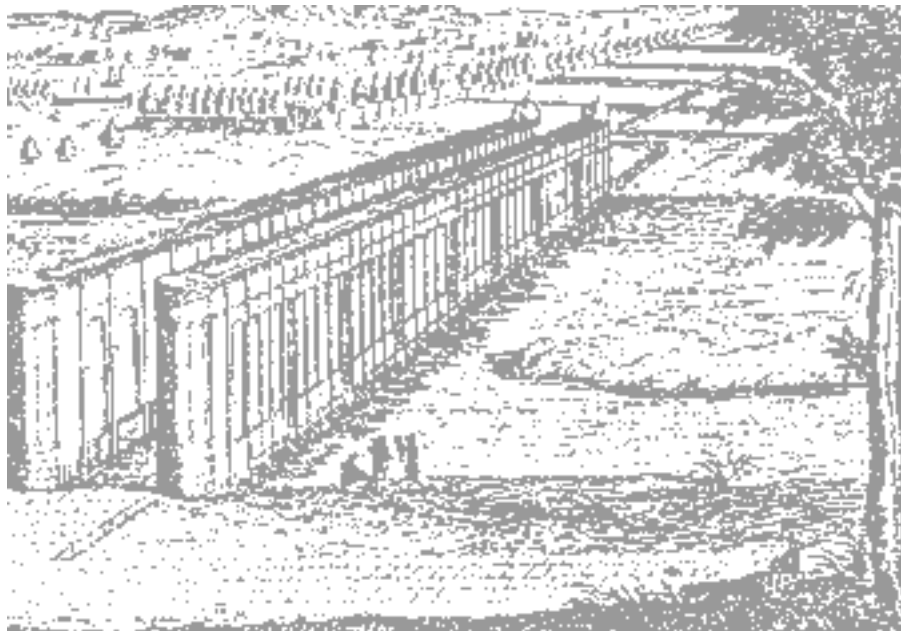
۱. اصطلاحات پزشکی و داروشناسی
۲. اصطلاحات نجومی و اجرام کیهانی
۳. نام‌های گیاهان اعم از گل‌ها و درختان و...
۴. اصطلاحات کانی‌شناسی و نام سنگ‌ها

ادبیات فارسی به سبب وسعت مضامین و موضوعات یکی از غنی‌ترین ادبیات‌های ملل جهان است و طبعاً لازمه شناختن ابعاد این ادبیات و درک زیبایی‌های متون ادبی فارسی، بررسی موضوعات و بحث و تحقیق درباره مفاهیم و دستمایه‌های تصویرسازی در متون ادبی است.

یکی از اولویت‌های پژوهشی در حوزه ادبیات فارسی، تدوین فرهنگ‌های موضوعی است، به نحوی که یک موضوع یا مضمون در گستره متون ادبی فارسی مورد بررسی قرار گیرد که البته این گستره، به تناسب موضوعی که مورد بررسی قرار می‌گیرد می‌تواند متفاوت باشد. می‌توان تاریخ ادبیات فارسی را از نظر زمان، به دوره‌هایی تقسیم کرد و موضوع موردنظر را در یک یا همه آن دوره‌های زمانی به تفکیک یا بدون تفکیک مورد بررسی قرار داد. یا می‌توان قالب

۵. نام لباس‌ها و جامه‌ها و به طور کلی بافته‌ها
۶. قصه‌ها و افسانه‌ها و طبقه‌بندی موضوعات، مضامین، شخصیت‌ها و...
۷. اصطلاحات فلسفی، منطقی و کلامی
۸. اصطلاحات و تعابیر عرفانی
۹. اصطلاحات فقهی و تعابیر شریعت اسلام و فرق آن
۱۰. اصطلاحات مربوط به ادیان دیگر، اعم از زرتشتی، مانوی، اسلام، مسیحیت، یهودیت، بودایی، مهری، صابئی و...
۱۱. اصطلاحات جغرافیایی و نام شهرها و سرزمین‌ها و کوه‌ها و رودها و دریاها و عوارض طبیعی دیگر
۱۲. حکایات تاریخی و شخصیت‌های تاریخ ایران و سرزمین‌های مجاور
۱۳. نام جانوران و حیوانات اعم از پرندگان، ددان، اسب و...
۱۴. رنگ‌ها و بازتاب آن در متون ادبی
۱۵. اندام و اعضای بدن انسان (عاشق، معشوق و...)
۱۶. بوهای خوش
۱۷. جنگ‌افزارها
۱۸. اصطلاحات مربوط به خوشنویسی و خط و کتابت
۱۹. اصطلاحات مربوط به ریاضیات و اعداد و علوم مرتبط
۲۰. تعابیر مربوط به لغت و زبان و اشتقاق
۲۱. اصطلاحات مربوط به نقاشی و نگارگری
۲۲. تعابیر مربوط به موسیقی
۲۳. اصطلاحات و لغات مربوط به می و شراب و قطعه‌هایی چون خمربه‌ها و ساقی‌نامه‌ها و...
۲۴. تعابیر مربوط به بازی‌هایی چون شطرنج، نرد، چوگان و...
۲۵. لغات و تعابیر و اصطلاحات مربوط به شکار
۲۶. تعابیر و تصاویر مربوط به بزم و جشن
۲۷. نام عرایس و عشاق و لغات و تعبیرات و اصطلاحات و قصص مربوط به آنها
۲۸. اصطلاحات مربوط به علوم غریبه
۲۹. تعابیر مربوط به علم شیمی (کیمیا) و علوم مرتبط
۳۰. چیستان‌ها و معماها
۳۱. ماده تاریخ‌ها
۳۲. حسیه‌ها
۳۳. موضوعات و مضامینی چون مدح، شکوه، طلب مال و صله، اعتذار، ذم و هجا، اخوانیات، مفاخره، حماسه، تغزل، وعظ، اندرز، اخلاق و...
۳۳. اجتماعیات





۳۴. سیاست

و شاید صدها موضوع و مضمون و تعبیر و اصطلاح مربوط به دانش و علمی خاص بتوان نام برد که اگر همه موارد کاربرد آنها در گستره عظیم متون ادبیات فارسی یکجا گردآوری شود، هر یک فرهنگنامه‌ای بزرگ را تشکیل خواهد داد.

البته در بررسی‌ها و پژوهش‌های ادبی که توسط استادان و پژوهشگران ادبیات فارسی انجام شده به اغلب این موضوعات پرداخته شده و کامل یا ناقص درباره آنها بررسی‌هایی صورت گرفته و در تحلیل و توضیح متون ادبی مختلف، به بسیاری از این موضوعات و اصطلاحات اشاره شده است. برای برخی از این موضوعات نیز فرهنگنامه‌هایی مستقل تدوین شده و اکنون مورد استفاده پژوهشگران و علاقه‌مندان ادبیات فارسی است، از جمله مثلاً برای اصطلاحات نجومی، پزشکی، عرفانی، کلامی و...

یکی از موضوعات پیش گفته که گردآوری اصطلاحات و تعابیر مربوط به آن ضروری می‌نمود و تا کنون فرهنگنامه مستقلی در آن باره تدوین نشده بود، اصطلاحات، تعبیرات و نام‌های جغرافیایی در متون ادبیات فارسی است.

طبعاً در متون ادبیات فارسی - نظم و نثر - به نام‌ها و ترکیباتی برمی‌خوریم که حکایت از جایی یا عارضه‌ای طبیعی اعم از کوه و دریا و رود و... می‌کند و شناختن دقیق این نام‌ها و معرفت به مشخصات آنها، خواننده را در درک متن ادبی و داشتن تصویری روشن‌تر از آن، یاری خواهد داد. هر متن ادبی، از آنجا که از ذهن یک آفریننده محصور در جغرافیا و زمان خاص تراویده است، قاعدتاً رنگ زمان و مکان آفریننده را به خود گرفته و نام برخی مکان‌های محیط زندگی آفریننده متن یا جایی دیگر که قصه و داستان در آن اتفاق می‌افتد یا به نحوی در پرورش و آفرینش مضمون نقش دارد در متن ادبی بیان شده است که دانستن مشخصات و مختصات جغرافیایی آن مکان، شرحی گویا از موقعیت شهر یا سرزمین خاص و آگاهی از تاریخچه آن مکان و... برای خواننده مفید است، چون فهم او از متن ادبی مورد نظر را عمیق‌تر و کامل‌تر می‌کند.

کتابی که اکنون موضوع صحبت ماست، کتاب ارزشمند «اعلام جغرافیایی در متون ادب فارسی تا پایان قرن هشتم» تألیف استاد گرامی جناب آقای دکتر کاظم دزفولیان است.

نگارنده پس از مطالعه کتاب، نکاتی را بایسته یادآوری دانست که شاید طرح آنها روشنائی‌هایی بر زوایای این بحث بیفکند.

در این که کتاب اعلام جغرافیایی، فرهنگ است بحثی نیست اما سخنی درباره «جغرافیای تاریخی» یا «جغرافیای ادبی» بودن آن شاید زائد نباشد. می‌توان میان این دو گونه جغرافیایی مشترکات زیادی جست اما در برخی موارد افتراقاتی هم دیده می‌شود که به برخی از آنها اشاره‌ای می‌شود:

ممکن است منطقه‌ای در جهان خارج وجود داشته باشد اما نام آن در متون ادبی نیامده باشد یا بنا بر دلایلی از دایره فرهنگ بیرون گذاشته شده باشد همچون آثار تاریخی که از دایره این فرهنگ بیرون گذاشته شده‌اند (پیشگفتار، ص ۵۰). دیگر نام‌جای‌هایی است که هم در ادبیات و هم در جهان خارج یافت می‌شوند، اما میان تعریف ادبی و جغرافیایی آن تفاوت‌هایی دیده می‌شود همچون برخی اعلام شاهنامه. دسته دیگر نام‌جای‌هایی است که تنها در ادبیات یافت می‌شوند و در جهان خارج جایی ندارند. همچون «قاف». این اعلام هم به این فرهنگ راه نیافته‌اند (پیشگفتار، ص ۵۰) با توجه به این مطالب و قید «متون ادب فارسی» در عنوان و نگاهی به فهرست منابع می‌بایست «اعلام جغرافیایی...» را «فرهنگ جغرافیای ادبی» متون فارسی دانست هر چند یگانگی‌های فراوانی با یک فرهنگ جغرافیایی تاریخی داشته باشد.

در بررسی کتاب، آثاری - البته بدون در نظر گرفتن ترتیبی خاص - مدنظر بوده و از آنها استفاده شده است، بدین شرح:

مقالات شمس تبریزی؛ فرائد السلوک؛ گلستان؛ مثنوی معنوی؛ دیوان قطران تبریزی؛ تمهیدات؛ ذخیره خوارزمشاهی؛ خسرو و شیرین؛ جامع التواریخ؛ بهارستان؛ نفاتح الانس؛ دیوان کسایی؛ تاریخ بلعمی؛ قابوس نامه؛ دستور الوزاره؛ حدیقه الحقیقه؛ شاهنامه؛ دیوان خاقانی؛ دیوان انوری؛ کلیله و دمنه؛ نغته المصدور؛ جهانگشای جوینی؛ مرزبان نامه وراوینی؛ کلیات سعدی؛ غزلیات

برخی از اعلام تنها با ذکر شاهد آمده‌اند و در برابر آن مندرج است که اطلاعی از آن اسم به دست نیامده. هر چند در نگاهی گذرا می‌توان این مسأله را عیب فرهنگ دانست اما هر کس که دستی به قلم داشته و موانع کار تحقیقی را لمس کرده باشد اذعان دارد که این نواقص - از این منظر - در حقیقت حُسن کار است؛ حذف کردن این اعلام از فرهنگ بسیار راحت‌تر از مدخل کردن آنها با یک شاهد - حتی بدون تعریف دقیق - بوده است. این کار جز این که شجاعت علمی قابل تقدیر مؤلف را می‌رساند راه را برای تحقیقات بعدی هم هموار کرده است.

به نظر می‌رسد مؤلف محترم در اینجا عنصر تخیل را ملاک ادبی و غیرادبی بودن آثار در نظر گرفته‌اند. ارسطو در آغاز «فن شعر» می‌گوید: «آن گونه هنر که به وسیله لفظ، تقلید از امور می‌کند خواه آن لفظ به صورت نثر باشد و خواه شعر و آن شعر هم خواه مرکب باشد از انواع و خواه نوعی از واحد باشد تا به امروز نام خاصی ندارد»^۲

ارسطو پس از این به تعریف ادبیات می‌پردازد اما مبهم بودن سخن او باعث شده تا امروز شارحان بسیاری در تبیین آرای او بکوشند؛ کیفیت تقلیدی ادبیات از نظر ارسطو چیست و حدود آن کدام است؟ در پاسخ این سؤال نوشته‌اند: «ادبیات از دید ارسطو کیفیت تقلیدی دارد یعنی از کیفیت تخیلی بهره می‌برد... ارسطو سعی دارد تخیل را عامل متمایزکننده هنرهای زیبا نشان دهد و خاصه آن را وجه تمایز شعر از سایر انواع بیان قرار می‌دهد. اما چنین مفهومی [به صراحت از آرای او] به دست نمی‌آید؛ مگر آنکه برای تقلید معنای متفاوتی قائل شویم چرا که تاریخ نویسان هم مانند شاعران از چیزهایی تقلید می‌کنند که روی داده است»^۳

همانطور که مشخص است تعریف تقلید و تخیل از دیدگاه ارسطو مسأله‌ای مورد مناقشه است. این مطلب تنها درباره آرای ارسطو مصداق نمی‌یابد بلکه در هر تعریفی از ادبیات که بر مفاهیمی همچون تخیل و نظایر آن پی ریزی می‌شود به علت لغزان بودن مرز

سنایی؛ مناقب العارفين؛ انسان کامل؛ تذکره الاولیاء؛ قصص الانبیاء نیشابوری؛ ترجمان البلاغه؛ دیوان رودکی؛ دیوان ناصر خسرو؛ سیاست نامه؛ تاریخ نیشابور؛ ترجمه رساله قشیریه؛ منطق الطیر؛ مصیبت نامه؛ اساس الاقتباس؛ بیان الادیان.

به فراخور هر کتاب از سه - چهار تا چهل - پنجاه و در کل بین پانصد و پنجاه تا ششصد نامجای از این آثار انتخاب و در فرهنگ جست‌وجو شد. چون ضبط اعلام نادر و دور از ذهن با خطا یا صورتهای متفاوت شایع است و از این گذشته برخی از متون مورد استفاده به تصحیحی انتقادی و دوباره احتیاج دارند پس در میان نامجاهای شاذ حداقل یک نام در دو منبع مختلف به صورت یکسان - یا بسیار نزدیک - یا در دو نسخه معتبر از یک متن دیده شد. آشکار است که در بررسی نامجاهای شهره کمتر نیاز به چنین دقتی احساس می‌شود.

قبل از ورود به بحث تذکر نکته ای درباره پیشگفتار لازم به نظر می‌رسد. در پیشگفتار آمده:

«در آغاز بنا بر آن بود که تمام آثار منظوم و منثور فارسی فیش برداری شوند، اما ضمن کار متوجه شدم برخی از این آثار غیر ادبی هستند، لذا از ثبت آثاری چون تاریخ طبری، تاریخ بیهقی، تاریخ نیشابور و... علی‌رغم این که اعلام آنها را فیش برداری و حتی شرح و توضیح داده بودم، در این مجموعه خودداری کردم»^۱.

رتال جامع علوم انسانی

این مفاهیم محل بحث می‌شود.

در تبیین تعریف ارسطویی، شارح بلافاصله بحث متون تاریخی را مطرح می‌کند و در ادامه با تعریف و محدود کردن تخیل، متون تاریخی را از تعریف ارسطویی بیرون می‌گذارد.^۴ این مباحث در باب آرای کسی مطرح شد که سه سده پیش از میلاد مسیح از دنیا رفته است. در نقد امروز معمولاً متون به جای مانده از سده‌های پیشین را جزو متون ادبی حساب می‌کنند.^۵ اعلام ضبط شده در فرهنگ را می‌توان به دو گروه مشخص تقسیم کرد:

الف) آبادی‌ها، شهرها، سرزمین‌ها...

ب) مساجد و مدارس، دژها و قلعه‌ها، قصرها و کوشک‌ها؛ بندها و سدها؛ دروازه‌ها و باب‌ها... و حتی رودها و دریاها و کوه‌ها و دشت‌ها

در بررسی کتاب، به نظر رسید برخی از نامجای‌ها که در محدوده منابع تحقیق کتاب جای می‌گیرند، از قلم افتاده است که اشاره می‌شود.

الف) نامجای‌های از قلم افتاده در بخش اول:

تهران/تهران

تهران در متون فارسی سده‌های اولیه شهری گم و نا آشناست و باید قرن‌ها بگذرد تا تاجگذاری آغامحمدخان قاجار در نوروز ۱۲۱۰ هق در آن صورت بگیرد و به شکل کلانشهر امروزی در آید. تهران ظاهراً در سده‌های نخستین ایران اسلامی در خلال اسامی و القاب رجال در کتب یاد شده است همچون محمد بن احمد بن حماد بن سعید انصاری دولابی^۶ تهرانی ۳۱۰-۲۲۴ هق.^۷ این گمنامی و طفیلی بودن تهران ادامه می‌یابد تا حوالی همان تاجگذاری مذکور. با وجود این در متونی همچون راحة‌الصدور و آية‌السرور ذکری از آن می‌یابیم و این شاید از نخستین مواضعی باشد که در آن اسم این شهر را می‌بینیم:

«روز سه شنبه هفتم ماه رجب [سنه ۵۶۱] والده سلطان و امیر سپاه سالار کبیر مظفر الدوله‌والدین قزل ارسلان از لشکرگاه حرکت فرمودند بر عزیمت نخجوان و به بالای طهران فرود آمدند»^۸

در ادامه و در قریب به نیم قرن قبل از تاجگذاری قاجار و در بحبوحه اغتشاشات سیاسی در ذکر حوادث دولت مستعجل علیقلیخان

ملقب به علیشاه - و بنا بر قول ذره نادره برادرزاده نادرشاه و از مسببان اصلی قتل او^۹ - که سرانجام به قتل او می‌انجامد آمده است:

«علیشاه که طالب راه باطل شده بود طالع منقلب را عاقل یافته، بعد از آنکه کار از دست رفت به خود باز آمده... یکران به جانب طهران راند. گماشتگان ابراهیمخان [برادر علیقلیخان] او را در آنجا در قد و قید کشیدند».^{۱۰}

پس از این در بسیاری متون نام تهران دیده می‌شود تا جایی که می‌توان درباره تهران در دوره ای خاص کتابی مستقل نوشت.^{۱۱}

از نمونه‌های دیگر می‌توان به دو کتاب ارزشمند «رساله اخلاقیه» از میرزا آقا تبریزی - نوشته شده در ۱۲۹۱ هق - اولین نمایشنامه نویس ایرانی^{۱۲} و دیگری کتابی به نام «جهود کشان» از نویسندگانی نا شناخته، نوشته شده در ۱۳۲۵ هق.^{۱۳} اشاره کرد

طجرت

در لغت‌نامه آمده: «تجریش قصبه بلوک شمیران. به قصران بیرونی به در ری به دیه طجرت از جهت خنکی هوا نزول فرمود» (راحة‌الصدور ص ۱۱۳)^{۱۴}

در ادامه و در سرانجام طغرل در راحة‌الصدور آمده:

«رعاف برو مستولی شد و به هیچ دارو امساک نپذیرفت تا قوت ساقط شد و از دنیا برفت در رمضان سنه خمس و خمسين و اربع مائه»^{۱۵}

علی‌رغم تصریح لغت‌نامه؛ پذیرفتنی بودن تحول آوایی طجرت به تجریش و اشاره برخی تاریخ نویسان مدتی است در انطباق محدوده طجرت مذکور در تواریخ با حدود قریه سابق و تجریش امروزی دچار تردید شده‌ام، چرا که با توصیفی که از مکان «قصران علیا» و «قصران سفلی» در دست است و وضعیت مکانی تجریش شناخته شده این انطباق را چندان پذیرفتنی نمی‌یابم. گمان می‌کنم طجرت همین طرشت امروزی و تفرجگاه شاهان قاجاری باشد اما هنوز دلیل محکمی بر حدس خود نیافته‌ام.

ارغویه

«یحیی بن زید بگریخت به خراسان و او را هم بگرفتند و به فرمان نصر بن سیار به گوزگانان بکشتند و گور او به ارغویه است».^{۱۶}

در فرهنگ «ارغان» و «ارغیان» ضبط شده است. ارغان «شکلی است از ارجان غربی‌ترین ولایات پنجگانه فارس... خرابه‌های شهر ارجان در چند میلی شمال شهر بهبهان کنونی است»^{۱۷} ارغیان را هم «شهر جاجرم» ذکر کرده‌اند.^{۱۸}

زنده یاد استاد اقبال آشتیانی در تعلیقات می‌نویسند:

«ارغویه یا ارغوی دهی بوده است از توابع جوزجانان در یازده فرسنگی طالقان بر سر راه مرو الروذ (نزهةالقلوب ص ۱۷۹ و عمدة الطالب ص ۲۴۹)^{۱۹}

زیدر

نسوی درباره نجم‌الدین احمد سرهنگ و جدایی و بی‌خبری از او می‌نویسد:

«تا بیابانک با خیرم که رسیده است و آنجا از گذر تاتارمعوق شده... و بعد از آن معلوم نیست و یا لیت بدانستمی که حال او به چه رسید؛ سرنوشت قضاش در آن خطه پای بند گردانید یا آبشخور مقسومش با خاک زیدر رسانید»^{۲۰}

سه مدخل بدین نام در لغت نامه ثبت شده است و سومین آن را مولد «نورالدین منشی» دانسته‌اند.

رباح

وان جامه صبی که تتری طراز بود

از گشت روزگار رباحی طراز شد^{۲۱}

«رباح جزیره‌ای است در بحر اخضر از خلیج مشرقی و در آن

جزیره بوزنه بسیار باشد و بزرگ... کافور از آن جزیره آرند و آن را

کافور رباحی خوانند به سبب آنکه بوزنه را رباح خوانند... در اشعار

شعرا به کرات آمده:

گویی به مثل بیضه کافور رباحی است

بر بیرم حمرا بیرا کندست عطار

و این کافور را رباحی نیز گفته‌اند به علت رایحه‌ای که از آن بر

می‌خیزد (محمدآبادی، ظرایف و طرایف ص ۳۲۲)^{۲۲}

در لغت‌نامه رُباح «میمون نر»، «بزغاله» معنا شده و به نقل از

اقرب الموارد آمده:

«رُباح شهری است که کافور از آنجا به دست آید» حال اگر از

اختلاف قرائت پیش آمده در بخش منقول از «ظرایف و طرایف» هم

بگذریم مساله‌ای که پیش می‌آید نوشته مرحوم دهخدا در ذیل رباحی

است و قول منتهی‌الارب در ذیل رباح، که هر دو جزیره دانستن رباح

را باطل دانسته‌اند. اگر به اصل بیت منوچهری در دیوان مراجعه

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی



روزی حضرت چلبی به **دیر افلاطون** حکیم آمده بود.^{۲۸} همچنان کبار اصحاب چنان روایت کردند که روزی مصحوب حضرت مولانا به سوی **مسجد مرام** رفته بودم.^{۲۹} تا **مدرسه مبارک** رقص کنان می‌رفت و در **مدرسه مولانا** تا نماز شام سماع بود.^{۳۰}

دی پریر در آمد، متغیر که بر در **مدرسه محکمه** گذشتم.^{۳۱} سرهنگ‌زاده‌ای بر در **سرای اغلمش** دیدم که عقل و کیاستی و فهم و فراستی زاید الوصف داشت.^{۳۲} بعد از سه روز حضرت خداوندگار از طرف **دروازه لارنده** به تریه رفت.^{۳۳}

همیشه نازش گردنکشان ارمن و روم به **فتح ارکون** و به **فتح ارزنگان**^{۳۴} در لغت‌نامه «ارکون» «حصنی منیع به اندلس» تعریف شده است.

ذکر دو نکته دیگر در اینجا ضروری به نظر می‌رسد؛ یکی گنجاندن کنایات در این فرهنگ است و دیگری اعلام افسانه‌ای. اولین مدخل فرهنگ «آباد» است که در آن شاهدهی از «گرشاسب نامه» آمده و مقصود از آن را کعبه دانسته‌اند.

در لغت‌نامه هم در ذیل «آباد» همین تعریف و همین ابیات آمده است و جز این شاهدهی ذکر نشده. می‌دانیم که لغت‌نامه در ذکر شواهد تنوع و تعدد را رعایت کرده و در آوردن شواهد گوناگون امساک نورزیده است. پس ظاهراً تنها کاربرد آباد در معنای کعبه که مولفان لغت‌نامه در دست داشته‌اند همین شاهد بوده. هر چند در پاره‌ای از فرهنگ‌ها همچون «برهان قاطع» هم چنین تعریفی دیده می‌شود اما در آخرین فرهنگ عمومی زبان فارسی، «فرهنگ سخن» این معنا برای «آباد» ذکر نشده و درست هم همین است. اگر به این قائل باشیم که در این بیت منظور از «آباد» کعبه است می‌بایست آن را از نامگذاری‌ها و تعابیر شاعرانه دانست که می‌توان - ناظر بر تعریف گسترده و هنوز پر کاربرد قدیمی - آن را در ذیل کنایه طبقه بندی کرد.

واضح است که جمع آوری کنایات خود احتیاج به فرهنگ گسترده‌ای دارد که شاید دایره آن در بعضی از سبک‌ها همچون سبک هندی بسته هم نشود. از نمونه‌های دیگر ضبط شده در فرهنگ «ملک آرش» است که مقصود از آن را ایران نوشته‌اند. از

کنیم^{۳۳} می‌بینیم که ریاحی ضبط متن است و ریاحی نسخه بدل. در مقامات حمیدی هم ریاحی در نسخه بدل مندرج است.^{۳۴} با توجه به مطالب گفته شده این سؤال پیش می‌آید که ضبط امثال این کلمه در فرهنگ اعلام جغرافیای ادبی ضروری است یا خیر؛ در صورت ضبط این اعلام، نشان دادن آرای مختلف و داوری در باب نظرات، از دیگر مسائل پیش پای فرهنگ‌نویس است.

ب) نامجای‌های از قلم‌افتاده در بخش دوم:

قبل از اشاره به اعلام فوت شده این بخش از فرهنگ ذکر نکته‌ای لازم به نظر می‌رسد. برای آشنایان به ادب فارسی بدیهی است که ضبط نام تمامی قلاع آمده در متون فارسی چه مایه کار دقیق و دشواریست. به گمانم می‌توان برای هر یک از عناوین مندرج در بخش دوم یا برای چند عنوان همچون رودها و دریاها فرهنگی مستقل نوشت.

من در مقام یک کاربر فرهنگ از نخستین فرهنگ مستقل جغرافیای ادبی در زبان فارسی چنین انتظاری نداشتم هر چند ممکن است کسانی دیگر خلاف این نظر را داشته باشند.

عدم انتظار من اول از همه نتیجه عدم دقت فهارس کتب و لغت‌نامه‌های فارسی است.^{۳۵} این آثار دقتی را که در باب ثبت نام شهرها و آبادی‌ها داشته‌اند در این موارد مبذول نکرده‌اند.^{۳۶} طبیعی است که هیچ اثری در خلأ به وجود نیامده و حاصل تلاش‌های قبل از خود است. نمی‌توان انتظار داشت فرهنگی با چنین گستردگی موضوعی - آن هم یکتنه - تمام کاستی‌ها و بی-توجهی‌های قبلی را جبران کند.

برای نمونه می‌توان به نکته‌ای در لغت‌نامه دهخدا اشاره کرد.^{۳۷} تعداد اعلامی که در ذیل «کوه» در لغت‌نامه یافت می‌شود قریب به پنجاه است. اما مجموع اعلام مدخل شده در ذیل «دروازه» و «سرا» - که مسلماً تعدادشان ده‌ها برابر کوه است - شاید به نصف این عدد هم نرسد. می‌توان این امر را چنین توجیه کرد که مولفان لغت‌نامه خواسته‌اند در ذیل کوه - فی‌المثل - کوه‌های مشهور را ضبط کنند اما در ذکر دروازه‌ها و سرراهی‌های معروف دامنه کار آنقدر گسترده بوده که از ضبط نام آنها جز در برخی موارد صرف‌نظر کرده‌اند و نمونه‌های این مطلب به وفور در لغت‌نامه یافت می‌شود. در اینجا به اجمال چند نمونه از این گونه اعلام که از فرهنگ فوت شده‌اند اشاره می‌کنیم:

می‌توان پیش‌بینی کرد که به اعلام مجلد دوم این کتاب که وعده انتشار آن داده شده و تا عهد قاجار را در برمی‌گیرد، تعداد اندکی نامجای از جغرافیای فرهنگی ایران اضافه خواهد شد و در عوض جای خود را به جغرافیای هند، عثمانی و فرنگ خواهد داد. از این رو می‌توان ادعا کرد که این فرهنگ اکثر نامجای‌های موجود در ادبیات فارسی را در برمی‌گیرد.

آوانگاری

آوانگاری‌ها معمولاً دقیقند اما برخی موارد هم دیده شد که می‌توان درباره آن بحث کرد، به دو نمونه اشاره می‌کنیم:

خوسف: چند شکل خوسب، خوست، خوسف در فرهنگ یافت می‌شود که همه به شکل جوسف ارجاع داده شده‌اند که چنین آوانگاری شده است: jo (u) sef? و علامت سؤال در برابر آن عدم یقین مؤلف را می‌رساند. در لغت نامه دهخدا از چهار منطقه‌ای که به نام خوسف یاد شده است هیچ یک از آوانگاری معهود لغت نامه برخوردار نیستند. استاد معین خوسف را xūsf آوانگاری کرده‌اند. بنده هم تلفظ این شهر نزدیک بیرجند و خاکجای حسام‌الدین خوسفی^{۳۰} را از مردم محلی به همین شکل شنیده‌ام. حتی اگر ضبط شادروان معین و حکم «اهل البیت ادری بمافی البیت» را هم نادیده انگاریم شایسته بود که در کنار تلفظ شاذ و اگر نه غلط رادیو تلویزیونی - همانطور که در جای دیگر فرهنگ آمده^{۳۱}، به تلفظ اصیل آن هم اشاره می‌شد.

افسوس: این واژه در فرهنگ به دو شکل «افسس» با آوانگاری Afasos و «افسوس» با آوانگاری Afasus ضبط شده؛ با وجود این در فرهنگ معین و به نقل از او در لغت نامه «افسس» با آوانگاری Efesos و «افسوس» با آوانگاری Efesus و با دو شکل انگلیسی Ephesos و فرانسه Ephese ضبط شده است.

موارد فوت شده از فرهنگ تنها به یک مورد اشاره می‌کنیم که در لغت‌نامه هم ضبط نشده است:

قلعه‌ای در جزیره اخضر و اندرو جادوان صورتگر^{۳۵} مطلب دیگر اینکه در آغاز کتاب آمده:

«برخی از اصطلاحات جغرافیایی در متون ادب فارسی وجود خارجی ندارند و غالباً افسانه‌ای و غیر واقعی و تخیلی هستند، مواردی چون کوه قاف، ظلمات، جابلقا، دژ هوش ربا، و... که در این تحقیق جز دو یا سه مورد، اسامی غیر واقعی و خیالی نیامده است.»^{۳۶}

تصور می‌کنم ثبت این اسامی بعد از ثبت اعلام بخش اول - یعنی شهرها، آبادی‌ها و... - از بالاترین اهمیت برخوردار باشد. و بهتر بود به جای مثلاً کنایات، این اعلام را ثبت کرد.^{۳۷} دو نمونه ذکر می‌شود:

همه کافر شدند و این شارستان بزرگ بود؛ شارستان زقر که لوط بود هر روز لوط را دشنام همی دادند تا هفت سال و هفت ماه بر آمد.^{۳۸}

زقر را «چرغ» و «مرغ شکاری» و «دوزخ» معنا کرده‌اند و تصور می‌کنم از همین معنای اخیر «شارستان زقر» برای قوم لوط فرض شده است.

و بعضی گویند که شمعان و شمعون به زمین فالوس افتادند.^{۳۹}





صفحه مقابل و در مدخل قسطنطنیه - به استانبول ارجاع داده شده. در اینجا بهتر بود با توجه به شکل حاضر فرهنگ این مدخل به مدخل ما قبل ارجاع داده و در برابر آن استانبول ذکر و به آن ارجاع داده شود و حتی بهتر بود طبق روال این فرهنگ، تاریخ جدید و قدیم استانبول - قسطنطنیه با هم مدخل شوند.^{۴۵}

قلعه طبرک: در ذیل طبرک آمده «طبرک ری، قلعه ای قدیم بر بالای کوه کوچکی به همین نام در شمال شهر ری قدیم». در ادب فارسی هم قلعه طبرک شهرت دارد نه طبرک، بهتر بود طبرک در ذیل قلعه مدخل شود یا به آن ارجاع داده شود.

فیروزگرد: دو فیروزگرد در فرهنگ ضبط شده و ارجاع یکی از آنها به «بادان پیروز»^{۴۶} و دیگری به «اردبیل» است. از آنجا که «بادان پیروز» همان اردبیل است شایسته بود این مدخل و مدخل اردبیل یک مدخل را تشکیل دهند و تمامی ارجاعات به یک مدخل متوجه باشند.

بروجرد: در ذیل بروجرد پنج صورت «بروجرد»، «بروگرد»، «وروگرد»، «وروجرد» و «دارالسرور» [دارالسرور لقب بروجرد در آثار متأخر است] ضبط شده است؛ طبیعی است که ضبط سی شکل دیگر بروجرد در فرهنگی موجز ممکن نیست.^{۴۷} بحث ما در شکل «فیروزگرد» است که هم در فرهنگ آمده و هم قرابت آن با اشکال ضبط شده در ذیل بروجرد واضح است و هم نزدیکترین صورت به آن «پیروزگرد» در فرهنگ آمده و به بروجرد ارجاع داده شده است.^{۴۸}

آوانگاری با نگاهی به ریشه شناسی^{۴۹}

پسونده «گرد» در فارسی در پایان نام برخی از شهرها دیده می شود (فیروزگرد و شکل معرب آن بروجرد^{۵۰}) در برهان قاطع گرد «شهر و مدینه» و تلفظ آن به کسر اول ضبط شده.^{۵۱} در شاهنامه شهر معروف سیاوش، «سیاوش گرد» عمدتاً به کسر «گاف» تلفظ می شود:

بدو گفت رو تا سیاووش گرد

صورت‌های دیگر

برخی صورت‌ها از یک نامجای دیده می شود که در فرهنگ ضبط نشده‌اند:

اتک: لغت نامه آن را همان سند دانسته، می شد که در ذیل «سند» یا «دریای سند» بدان اشاره کرد.

وژورشت: شادروان ملک الشعراء بهار در حاشیه‌های صائب و حیرت انگیزشان بر «تاریخ سیستان» می نویسد:

«ژورشت با واو مجهول باید همان چشت باشد که از نواحی زرنج است و در تاریخ هرات و حواشی بیهقی ضبط شده است و بلاذری در فتوح البلدان آن را زوشت ضبط کرده گوید: از کرکویه به سوی زرنج رفت و از هندمند عبور کرد و از وادی نوق گذشت به زوشت رفت بر سه میلی زرنج (بلاذری چاپ قاهره ص ۴۰۱ اصطخری و یاقوت آن را ندارد)^{۴۲}»

اوج: در مدخل «آبه» به شکل «اوه» هم اشاره شده و به سه منطقه یکی در اصفهان، دیگری در صعید مصر و دیگری در نزدیکی ساوه معرفی شده. در لغت نامه درباره آبه ساوه آمده «در ۲۴ هزار گز فاصله از ساوه که آبه و اوج نیز گویند.» ظاهراً امروز شکل اوج مصطلح است.^{۴۳}

ارجاعات

قسطنطنیه: در مقابل «قسطنطنیه» بر خلاف روش کتاب که از نشانه → استفاده می شود نوشته شده «صورت دیگر قسطنطنیه است» و در برابر «قسطنطنیه» هم چنین جمله ای را می بینیم. پس از این در مدخل قسطنطنیه سه شکل «قسطنطنیه^{۴۴}»، «قسطنطنیه» و «قسطنطین» ذکر شده است و در ذیل آن می آید:

«پایتخت سابق امپراطوری بیزانس و امپراطوری عثمانی که از ۱۹۳۰م رسماً استانبول خوانده می شود». همانطور که دیده شد استانبول در صدر مدخل ذکر نشده در حالی که در مدخل بعدی - در

بین تا چه جایست برگرد، گرد^{۵۲}
 برفتند سوی سیاوش گرد
 چو آمد دو تن را دل وهوش گرد^{۵۳}
 به نظر می رسد غلبه در شاهنامه تلفظ مکسور است هر چند
 شکل مفتوح آن هم در شاهنامه دیده می شود:
 برفتند سوی سیاوش گرد
 پس پشت و پیش سپه بود گرد^{۵۴}
 در این فرهنگ «دارابگرد» "darabjerd" ضبط شده است اما
 «دارابگرد و داراگرد» دو شکل دیگر «دارابگرد» مفتوح آوانگاری
 شده‌اند. استاد معین در شاهد " " kart^{۵۵} هم "darabkart" را ذکر
 کرده‌اند. هیچ کدام از این تلفظها را نمی‌توان غلط دانست و هر دو
 تلفظ مکسور و مفتوح «گرد» را درست دانسته‌اند:
 «گرد پساوند جای است و ریختی است از «گرد» که آن خود از
 kart در پهلوی و «کرتا» در پارسی باستان به یادگار مانده است و
 ستاکی است که در کردن نیز دیده می‌آید. یکی از معنای این مصدر
 ساختن است و همان است که در این پساوند، کاربرد یافته است»^{۵۶}
 تصور می کنم تلفظ مکسور «دارابگرد» در فارسی خاصه در
 فارسی امروز از تلفظ مفتوح^{۵۷} آن - دو شکل دیگر در فرهنگ
 حاضر^{۵۸} - علی رغم حاشیه برهان و اصیل تر بودن تلفظ مفتوح^{۵۹}
 شایع تر باشد.

ضبط اعلام ادبیات و فرهنگ عربی

«معشوق را در لباس خواری و جامه سوگواری نشاید دید:

أمن أم أوفى دمنة لم تكلم

بحومانة الدراج فالمُتَّلم

گفتم آیا چشم بد کدام ناظر بدان ریاض ناضر باز خورد و کدام
 سود اتفاق آن انظام و اتساق را از هم جدا کرد^{۶۰}»
 بیت عربی آمده در «مقامات حمیدی» اولین بیت معلقه معروف
 «زهیر بن ابی سلمی» است و «حومانة الداج» و «متثلم» نام دو
 مکانند^{۶۱} و هر دو از فرهنگ حاضر از قلم افتاده‌اند.
 می‌توان در این بحث کرد که آیا ضبط اعلام ابیات، امثال و حکم
 و - به ندرت - پاره‌های منثور ادبیات و فرهنگ عربی راه یافته در
 متون فارسی در فرهنگ جغرافیای ادبی متون فارسی ضرورت دارد
 یا خیر؟

اگر جواب این سؤال با هر محدودیتی - فی المثل در نظر گرفتن
 بسامد کاربرد؛ محدود کردن اعلامی خاص در متونی خاص؛ ظاهر
 شدن آن نام به صورت منفرد و جدا از متن عربی و... - مثبت باشد،
 کار ضبط این اعلام به گروهی آشنا و متبحر فرهنگ عرب نیاز
 می‌یابد و از عهده یک تن خارج.
 گفته شد دو نامجای مذکور در فرهنگ ضبط نشده‌اند. از بررسی
 شواهد موجود در فرهنگ بر می‌آید که در ضبط این دست اعلام،
 ملاک، کاربردشان به طور منفک از متن عربی و مجرد در متون
 فارسی بوده است.

فرهنگ یا دایرةالمعارف

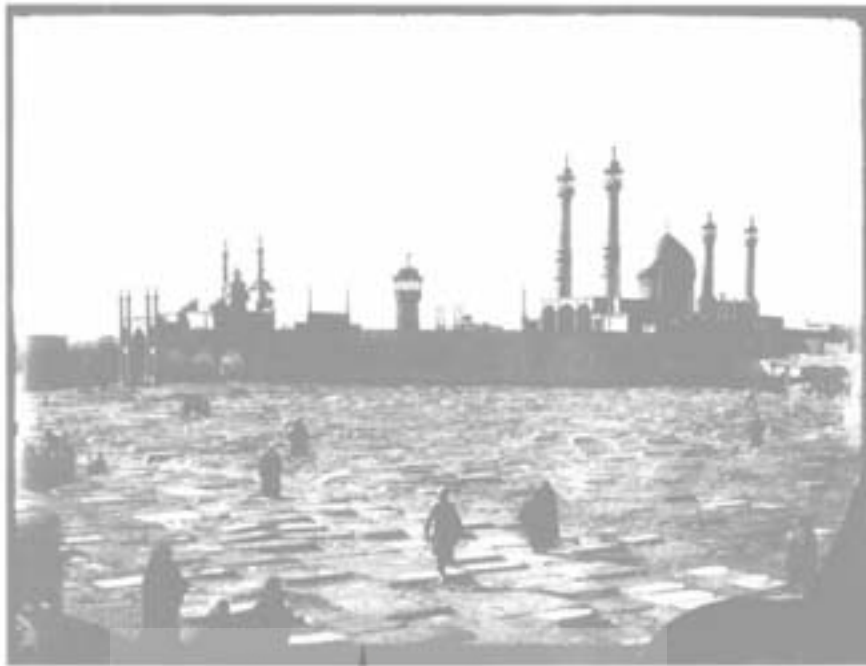
برخی توضیحات فرهنگ حاضر در عین حال که بسیار سودمندند
 در چارچوب فرهنگ جغرافیای ادبی نمی‌گنجند، از آن جمله‌اند:
 ذکر جمهوری ارمنستان و ادبیات ارمنی صص ۸۰-۷۹
 اماکن تاریخی اصفهان صص ۱۱۷-۱۱۲
 فلسطین در جنگ جهانی اول، کشمکش اعراب و یهود بعد از
 جنگ جهانی اول، تاریخ جنگ جهانی دوم و... صص ۱۰۷۰-۱۰۶۴
 سازمان ملل متحد^{۶۲}
 این اطلاعات شاید با پیش فرض مخاطب از چنین فرهنگی انطباق
 نیابد چرا که این فرهنگ بیشتر درباره سده‌های نخستین و میانی دوره
 ایران اسلامی بحث می کند و در اکثر موارد تنها به ذکر نامها و تلفظهای
 امروزی بسنده می شود. این سبک فرهنگ نگاری - به تاسی از لغت-
 نامه دهخدا - علی رغم فوایدی که در بردارد فرهنگ را از چارچوب
 تعریف شده خارج و به دایرةالمعارف نزدیک می کند.

همپوشانی داده‌ها

از مسائل مهمی که در سال‌های اخیر مورد توجه فرهنگ نویسان
 زبان فارسی قرار گرفته است بحث همپوشانی داده‌هاست؛ بدین معنی
 که واژه‌هایی که در بدنه فرهنگ به کار رفته است هر کدام به طور
 مستقل در فرهنگ، مدخل شده باشند.
 در کتاب حاضر نامجایی را نیافتیم که در فرهنگ آمده باشد و
 خود مدخل نشده باشد.

ضبط اعلام نامشخص

برخی از اعلام تنها با ذکر شاهد آمده‌اند و در برابر آن مندرج



در عنوان کتاب شد الازار «فی» به «و» تبدیل شده است. ص ۱۴۶۹

نگاهی به منابع

برای بررسی یک جریان سیاسی پر آشوب و بالطبع فرهنگی در دوره مغول می توان مبدأ را اولین هجوم مغولان به ایران در ۶۱۶ هـ ق و پایان آن را قتل خواجه رشید الدین همدانی در ۷۱۸ هـ ق در نظر گرفت.^{۶۴}

در باب اهمیت این دوران نیازی به اطاله کلام نیست و تنها به ذکر نام مهمترین منابع تاریخی این دوره می پردازیم:

نفتة المصدور تحرير در ۶۳۲ هـ ق

سيرت جلال الدين منکبرنی: ۶۳۹ (در اصل به عربی و نزدیک به همان زمان ترجمه به فارسی)

طبقات ناصری: ۸- ۶۵۷

جهانگشای جوینی: ۶۷۰

نظام التواریخ: ۶۷۴

المعجم فی آثار ملوک العجم: ۶۸۴

جامع التواریخ: ۷۱۰

تاریخ بناکتی: ۷۱۶

از این فهرست تنها دو کتاب طبقات ناصری و جهانگشای جوینی در فهرست منابع کتاب جای دارند. سه کتاب راحة الصدور (تحریر در ۵۹۹)، تاریخ یمنی (تحریر در ۶۰۳) و تاریخ طبرستان (تحریر در ۶۱۳) که در اصل تاریخ محلی است) نزدیکترین کتابهای تاریخی به آغاز هجوم مغول و دو کتاب تاریخ گزیده (تحریر در ۷۳۰) و نزهة القلوب (تحریر در ۷۳۵) که در اصل کتابی است در جغرافی با فواید فراوان در جغرافیای تاریخی) نزدیکترین کتابها به فروکش

است که اطلاعی از آن اسم به دست نیامده. هر چند در نگاهی گذرا می توان این مسأله را عیب فرهنگ دانست اما هر کس که دستی به قلم داشته و موانع کار تحقیقی را لمس کرده باشد اذعان دارد که این نواقص - از این منظر- در حقیقت حُسن کار است؛ چرا که اگر قرار باشد کتابی تا پر شدن جاهای خالی و به دست آوردن پاسخ همه سوالات بی جواب منتشر نشود، شاید هیچ گاه هیچ کتابی روی انتشار نمی دید، چرا که به قول سارتر «هیچ اثری شکل نهایی ندارد».

حذف کردن این اعلام از فرهنگ بسیار راحت تر از مدخل کردن آنها با یک شاهد - حتی بدون تعریف دقیق- بوده است. این کار جز این که شجاعت علمی قابل تقدیر مؤلف را می رساند راه را برای تحقیقات بعدی هم هموار کرده است. چند نمونه از این موارد: بروته، بژی برز، تغلب، حصار یکوار، عرا.

اغلاط چاپی

در این کتاب، اغلاط چاپی بسیار اندک دیده شد. در اینجا به شکل صحیح برخی اغلاط اشاره می شود:

گردیز ص ۴۲۱

دل آزرده ص ۱۲۶۹

پاینده ص ۱۴۷۲

نظامی عروضی ص ۱۴۷۳

در ضبط «احیاء الملوک» ملکشاه سیستانی نام مصحح منوچهر

ستوده اشتباهاً محمد ستوده آمده است؛ ص ۱۴۶۹

دیگر «اخلاق ناصری» است که نام علیرضا حیدری نام

دیگر مصحح کتاب از قلم افتاده است ص ۱۴۶۹

با توجه به مطالب گفته شده می‌توان به صراحت گفت «اعلام جغرافیایی» از نظر جامعیت مدخل‌ها - که اساس این نقد بود - از دقیق‌ترین (یا دقیق‌ترین؟) فرهنگ‌های تک‌نفره‌ای است که با چنین گستردگی موضوعی به فارسی نوشته شده و قابل مقایسه با فرهنگ‌هایی می‌باشد که حاصل کار گروهی است.

و زمانی هم که برحسب نیاز به نقل شاهد یا حکایتی پرداخته است چون تاریخ نمی‌نوشته مکان‌ها را یا ندیده یا به طور کلی و اجمالی از آنها گذشته است. در باب اشخاص هم با وجود توجه بیشتری که داشته در بسیاری موارد دقت نداشته و می‌توان در انتساب بسیاری از کردارها و گفتارهای منسوب به افراد، شک کرد.

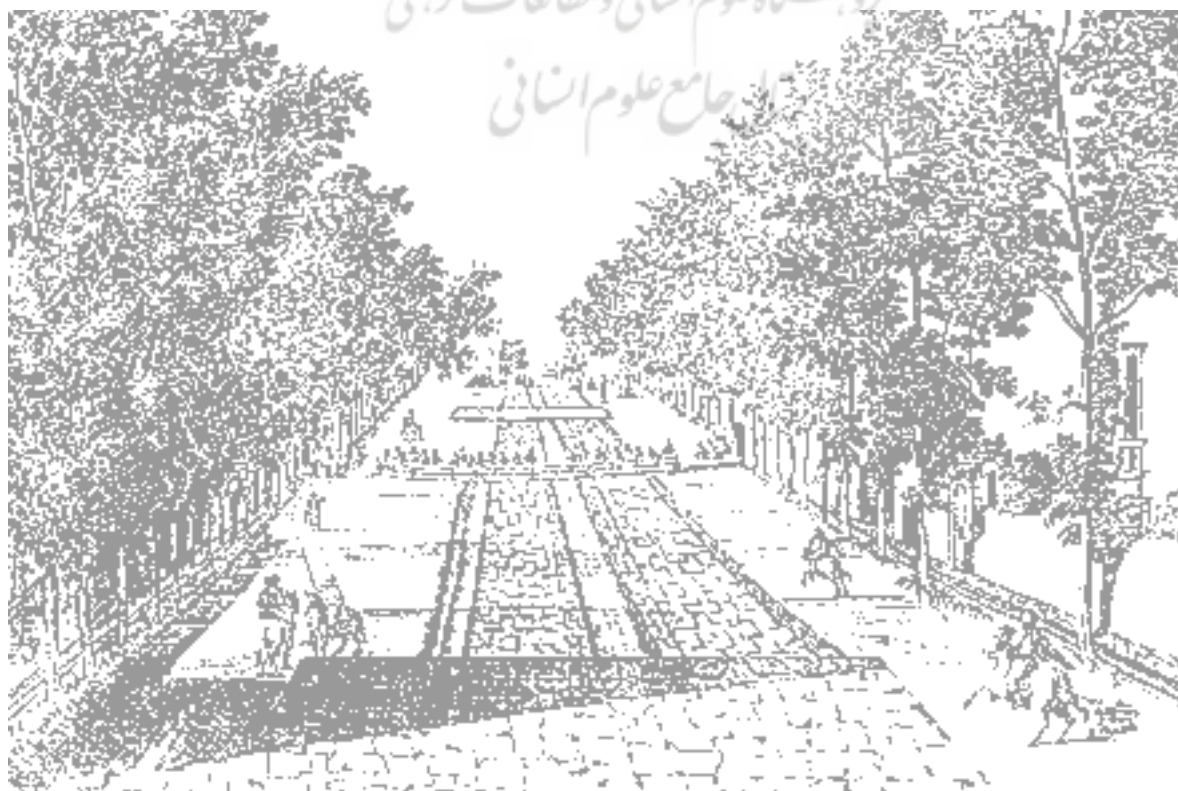
تصور می‌کنم مهمترین منبعی که از این دوره صد ساله بلکه از تمام دوران مورد مطالعه فرهنگ فوت شده است «جامع‌التواریخ»^{۶۷} باشد. حتی اگر همواره به یاد داشته باشیم که کتاب‌های تاریخی از دایره فرهنگ بیرون گذاشته شده‌اند،^{۶۸} نمی‌توان بر فوت این کتاب تأسف نخورد؛ چرا که از آثار نامبرده در مقدمه، هم در ذیل مدخل‌ها شاهد آورده شده و بالطبع در فهرست منابع نامشان مندرج است و هم - تا جایی که من دیدم - اعلامشان در فرهنگ یافت می‌شود، اما از جامع‌التواریخ چنین استفاده‌ای نشده است. با وجود این، دقت در ضبط اعلام منابع دیگر خاصه «جهانگشای جوبنی» باعث شده بسیاری از اعلام موجود در بخش مغول جامع‌التواریخ در فرهنگ یافت شوند. مورد دیگر این که جای تک نگاری‌هایی که در باب شهرها و جغرافیای تاریخی آنها نوشته شده در فهرست منابع خالی است. این کتاب‌ها در صورت صلاحیت علمی می‌توانست به سبک شدن بار مولف کمک کند.

کردن دوران تقریبی صد ساله آشوب در ایران هستند که نامشان در فهرست منابع دیده می‌شود.

جز این باید از جوامع الحکایات (تحریر در ۶۲۵)، اخلاق ناصری (تحریر در ۶۳۳)، گلشن راز (تحریر در ۷۱۷)، معارف بهاء ولد (متوفی ۶۲۸)، کلیات شمس مولوی (متوفی ۶۷۲)، کلیات عراقی (متوفی ۶۸۶) و کلیات سعدی (متوفی ۶۹۰) نام برد که در فهرست منابع جای دارند.

هر چند اعتقاد داریم در راه نگارش فرهنگی جامع باید تمام آثار مورد توجه و مذاقه قرار گیرند،^{۶۵} اما حق و انصاف این است که بسیاری از متون فارسی که نامشان در فهرست منابع فرهنگ هم دیده می‌شوند چندان کمکی به شناسایی جغرافیای ادبی - تاریخی نمی‌کنند.

گمان نمی‌کنم آثار عرفانی ما از جمله تمهیدات، مصباح الهدایه، معارف بهاء ولد ۶۴، کلیات شمس، گلشن راز و حتی مجموعه آثار منظوم عطار به اندازه یک جلد از جهانگشای جوبنی یا جامع‌التواریخ از اعلام جغرافیایی برخوردار باشند؛ می‌توان این آثار را علی‌رغم اهمیت غیر قابل توصیفشان - و تنها از این منظر - از منابع درجه دوم چنین فرهنگی در نظر گرفت. دلیل این مطلب هم واضح است؛ منظومه فرهنگ عرفانی ما به جهان درون بیش از جهان برون توجه داشته





می‌توان پیش بینی کرد که به اعلام مجلد دوم این کتاب که وعده انتشار آن داده شده و تا عهد قاجار را در برمی‌گیرد، تعداد اندکی نامجای از جغرافیای فرهنگی ایران اضافه خواهد شد^{۷۱} و در عوض جای خود را به جغرافیای هند^{۷۲}، عثمانی^{۷۳} و فرنگ خواهد داد. از این رو می‌توان ادعا کرد که این فرهنگ اکثر نامجای‌های موجود در ادبیات فارسی را در برمی‌گیرد.

با توجه به مطالب گفته شده می‌توان به صراحت گفت «اعلام جغرافیایی» از نظر جامعیت مدخل‌ها - که اساس این نقد بود - از دقیق‌ترین (یا دقیق‌ترین؟) فرهنگ‌های تک نفره‌ای است که با چنین گستردگی موضوعی به فارسی نوشته شده و قابل مقایسه با فرهنگ‌هایی می‌باشد که حاصل کار گروهی است.^{۷۴}

برای بهتر پیش چشم آمدن دقت این فرهنگ می‌توان آن را با دو فرهنگ متأخر فارسی مقایسه کرد: یکی «فرهنگ فارسی عامیانه» نوشته استاد ابوالحسن نجفی (انتشار در ۱۳۷۸) و دیگری «فرهنگ لغات نثرهای فنی و مصنوع» از دکتر محمود مدبری (انتشار در ۱۳۷۶).

پس از سال‌ها دمخور بودن با این دو فرهنگ می‌توانم رضایت یک کاربر عادی از این دو فرهنگ را از منظر جامعیت مدخل‌ها حدس بزنم. گمان می‌کنم «فرهنگ فارسی عامیانه» نزدیک به ۶۰٪^{۷۵} و «فرهنگ لغات نثرها...» قریب به ۹۰٪ از رضایت مخاطب خویش را پاسخ می‌دهند.^{۷۶}

تصور می‌کنم اگر بتوان برای این اعداد ارزش و اصالتی قائل شد - چرا که معمولاً مسائل استنباطی با عدد قابل بیان نیستند - «اعلام جغرافیایی در متون فارسی تا قرن هشتم» بیش از ۹۵٪ رضایت مخاطب را - خاصه در ضابط مدخل‌های بخش اول، نامجای آبادی‌ها و شهرها تأمین می‌کند.

مسأله آخر استفاده از اینترنت است. تصور می‌کنم همانطور که در اکثر رشته‌های دیگر - حتی رشته‌های علوم انسانی - استفاده از منابع اینترنتی و رایانه‌ای پذیرفته شده، در رشته و تحقیقات پیرامون زبان و ادبیات فارسی هم این‌گونه منابع جای خود را پیدا کنند. در این فرهنگ در یکی دو مورد از اینترنت استفاده شده است. (مدخل بم، ص ۲۸۸). شایسته بود با توجه به تعدد روز افزون منابع اینترنتی نشانی وبگاه مورد نظر و حتی تاریخ درج منبع ذکر شود تا هم شیوه مرسوم علمی رعایت شود و هم صلاحیت و دقت علمی وبگاه مورد نظر قابل بررسی و در صورت نیاز قابل استفاده و ارجاع باشد.

همچنین نرم‌افزار «جغرافیای جهان اسلام» که به اهتمام مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (شرکت نور) در دسترس محققان قرار گرفته، در شناخت و دسترسی به منابع اصیل جغرافیایی - تاریخی سرزمین‌های اسلامی منبع بسیار سودمندی است. در این نرم‌افزار تقریباً همه منابع جغرافیایی تاریخی سرزمین‌های اسلامی به فارسی و عربی آمده و با قابلیت فوق‌العاده جست‌وجو در متن این آثار، به مرجعی بسیار کارگشا در این زمینه بدل شده است.

سخن آخر

نکته‌ای را که می‌شد در آغاز بدان پرداخت، اینجا می‌آورم. شاید برای کسی این سوال پیش آمده باشد که چرا بی ملاحظه از فهرست منابع مندرج در فرهنگ و حتی در یکی دو مورد از سده هشتم عدول کرده و از منابع دیگری نمونه گیری کرده‌ام.

می‌توان دو دلیل در پاسخ این سوال مطرح کرد. دلیل نخست در نخستین برخورد مخاطب با فرهنگ نهفته است. زمانی که مخاطب عام از فرهنگ استفاده می‌کند به فهرست منابع مراجعه نمی‌کند و چه بسا مقدمه فرهنگ را هم نمی‌خواند.^{۷۹} او تنها مجهول خود را در فرهنگ جست‌وجو می‌کند و براساس یافتن یا نیافتن آن به ارزیابی‌ای کلی از فرهنگ دست می‌یابد.

دیگر اینکه برخوردهای فرهنگی که در تاریخ ما پیش آمده (از جنگ و گریز گرفته تا مهاجرت برای کسب علم یا نزدیکی به دربار و...^{۸۰}) مرزهای فرهنگی و بالطبع جغرافیای فرهنگی ما را گسترش داده است. از این رو اعلام موجود در متون فارسی تا قرن هشتم شامل بسیاری از اعلام متون بعد از خود هم می‌شوند.

امید است که قلم مولف محترم همچنان توانا و پویا باشد تا بتواند رنج کار گروهی دیگری را - در ملکی که در آن کار گروهی نام فراوان دارد و حاصل اندک - یکتا به جان بخرد و جز جلد دوم این فرهنگ، شاهد آثاری دیگر از ایشان باشیم.

پی‌نوشت

* کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

۱. ص ده.

۲. ارسطو و فن شعر، ص ۱۱۴.

۳. همان p 44, An essay on criticism.

۴. همان p 45 اما باز هم در این برداشت به اطمینان گام بر نمی‌دارد.

۵. در شاخه‌های مسلط از نقد امروز نه تنها متون نوشتاری را ادبیات می‌دانند بلکه ممکن است با هر چیزی خارج از آثار مکتوب برخوردی ادبیات گونه کنند.

۶. دولاب در فرهنگ ضبط شده است، برای کوتاه شدن حواشی خلاصه می‌کنم که تمامی نامجاهای موجود در مقاله-بالتبع جز آنها که به نبودشان تصریح شده- در فرهنگ ضبط شده‌اند.

۷. از افاضات استاد عبدالله انوار.

۸. راحة‌الصدور، ص ۲۹۳، تحریر در ۵۹۹ ه.ق.

۹. دره نادره، ص ۶۸۰، تحریر در میان سال‌های ۱۱۶۶-۱۱۶۲.

۱۰. همان، ص ۷۰۷-۸.

۱۱. از آخرین کتاب‌هایی که در این باره نوشته شده «اسطوره طهران» است: جلال ستاری،

مرکز پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۸۶. این کتاب به چهره تهران در ادبیات داستانی معاصر توجه کرده است اما متأسفانه از بسیاری از منابع و مراجع مهم بی‌بهره مانده و تند نویسی نویسنده دانشمند کتاب در بعضی بخش‌ها دیده می‌شود.

۱۲. نسخه خطی به شماره ۲۵۶۴ فهرست نسخ خطی دانشگاه تهران؛ که نام کامل و کمی عجیب نویسنده آقا بن محمد مهدی (مهدی؟) تبریزی در برگ دوم و یکصد و یکم تکرار شده است.

۱۳. نسخه خطی به شماره ۲۸۷۸ فهرست نسخ خطی دانشگاه تهران. این کتاب در شانزده فصل و به محوریت شهر تهران نوشته شده است. نکته قابل ذکر در باب این کتاب اینک علی‌رغم نامی که دارد- و محدودیت‌هایی را در دستیابی به نسخه ایجاد کرده- این کتاب بیشتر به ظلم قاجاریه و خاصه محمد شاه قاجار بر مردم مظلوم می‌پردازد تا به اقلیتی خاص. گویا این نسخه در سال‌های اخیر در فرنگ منتشر شده است.

۱۴. پایان لغت نامه والیته ص ۱۱۳ غلط چاپی است و صحیح آن ص ۱۱۲ است.

۱۵. راحة‌الصدور، ص ۱۱۲.

۱۶. بیان الادیان، ص ۵۰ از ابوالمعالی محمد حسینی علوی تحریر در ۴۸۵ ه.ق.

۱۷. اعلام جغرافیایی، ذیل ارغان.

۱۸. همان، ذیل ارغیان.

۱۹. بیان الادیان، ص ۱۰۳.

۲۰. نفثة‌المصدور، ص ۱۰، تحریر در ۶۳۲ ه.ق؛ همچنین ص ۵۵ با بیانی بسیار زیبا و حسرت- بار در باب آرزو و وصیت مؤلف.

۲۱. مقامات حمیدی، ص ۱۴۱ وفات مؤلف در ۵۵۹ ه.ق.

۲۲. همان، ص ۲۲۲.

۲۳. دیوان منوچهری، وفات مؤلف، ص ۴۳، ۴۳۲ ه.ق.

۲۴. البته ثبت یا عدم ثبت نقطه در نسخه‌های خطی به جا مانده امری شایع است و به تنهایی نمی‌تواند ملاک مطمئنی باشد.

۲۵. هر چند امروزه ضبط این گونه اعلام را در فرهنگ عمومی زبان صحیح نمی‌دانند؛ تذکر ما هم ناظر به فرهنگ‌های دوره‌های قبل است.

۲۶. هر چند موارد از قلم افتاده این گروه هم کم نیستند. برای نمونه می‌توان به عدم ضبط «طهران» در فهرست راحة‌الصدور اشاره کرد؛ و برای مقایسه بیشتر می‌توان خواننده مشتاق را به مقایسه دو چاپ دیوان انوری از اساتید عظام شادروانان سعید نفیسی و مدرس رضوی رهنمون کرد.

۲۷. چارچوب کلی این فرهنگ به لغت نامه دهخدا شبیه است و مولف خود از همکاران لغت نامه بوده است رک: مقدمه «بهار عجم» از همین مؤلف.

۲۸. مناقب العارفین، ص ۹۰۴، تحریر در ۷۴۲ ه.ق.

۲۹. همان، ص ۸۰۰.

۳۰. همان، ص ۸۴۱.

۳۱. مقالات شمس، ص ۷۸۳، وفات مؤلف در ۶۴۵ ه.ق؟

۳۲. گلستان، ص ۶۵۶، تحریر در ۶۵۶ ه.ق.

۳۳. مناقب العارفین، ص ۱۰۱۸.

۳۴. دیوان قطران تبریزی، ص ۳۴۱، وفات مؤلف بعد از ۴۶۵ ه.ق.

۳۵. مقنویات حکیم سنایی: سیر العباد الی المعاد، تحریر در ۵۱۸، ص ۱۹۸.

۳۶. پیشگفتار، ص نه. هر چند برخی از اعلام افسانه‌ای در فرهنگ ضبط شده‌اند؛ برای نمونه می‌توان به مدخل‌های ذیل «دره» از «دره چاه» به بعد اشاره کرد که شاهد اکثرشان از کتاب گرانسنگ «سمک عیار» نقل شده و معمولاً محلشان مشخص نشده است. به نظر من دلیل مشخص نشدن محل جغرافیایی این اعلام افسانه‌ای بودن آنهاست که احتمالاً یا ساخته «صدق بن ابی القاسم شیرازی» یا «فرامرز ارجانی» راوی و کاتب سمک عیار است (تاریخ ادبیات در ایران، ج دوم، ص ۹۹۰) یا بر گرفته از روایات شفاهی مردم آن زمان است که در کتاب راه یافته‌اند.

۳۷. هر چند ضبط این اعلام را در این فرهنگ و در اولین گام ضروری نمی‌دانم و تصور می‌کنم بتوان از این اعلام، فرهنگی ترتیب داد که بنا بر موضوع افسانه‌های اش از دلچسب‌ترین فرهنگ‌ها شود.

۳۸. قصص الأئیمیه نیشابوری، ص ۷۸، تحریر در قرن ۵ ه.ق.

۳۹. همان، ص ۳۸۶. شایان ذکر است که در ذیل «دوما» در همین فرهنگ نام پنج دهکده

و چهار شارستان قوم لوط به شکل دیگری ضبط شده است.

۴۰. محمد بن حسام الدین بن محمد خوافی معروف به ابن حسام متوفی (۸۷۵ هـ ق) و صاحب خاوران نامه - قدیمی ترین منظومه های حماسی دینی. تاریخ ادبیات در ایران، ج چهارم، ص ۳۱۷-۳۱۵.

۴۱. در ص ۱۴۰ و در ذیل بحث از شهرستان های قهستان Xusf آوانگاری شده اما در سه مدخل هم شکل که ذکر شد «س» مکسور آوانگاری شده: Xuset.

۴۲. تاریخ سیستان، ص ۷۳.

۴۳. این نکته بی اهمیت به دلیل دقت خاص فرهنگ در ضبط اسامی و اشکال جدید نام جای ها ست - ص چهارده - در همانجا هم تصور می کنم نام جدید و بعد از انقلاب «مسجد شاه اصفهان» به «مسجد امام» بدل شده است.

۴۴. که ظاهراً غلط چاپی است و صحیح آن می بایست قسطنطنیه باشد، شادروان استاد وحید دستگردی در تعلیقات خسرو و شیرین می نویسد: «در بعضی نسخ به جای قسطنطنیه، قسطنطینه [؟] احتمالاً منظور قسطنطنیه است و از چشم ویراستار محترم آقای دکتر حمیدیان پنهان مانده است» غلط است و چنین استعمالی در فصیح کلام از این لغت دیده نشده... خسرو و شیرین، ص ۱۶۰.

۴۵. دو مدخل «قسطنطنیه» با دو آوانگاری متفاوت: "qostantaniya" و "qostantanniyye" ضبط شده است. چون در خط فارسی نشانه های آوایی ظاهر نمی شوند این دو شکل در دو مدخل جداگانه جای گرفته اند در حالی که طبق روال این فرهنگ می بایست شکل فرعی در برابر شکل اصل در پرانتز قرار بگیرد (e): a

۴۶. در مدخل «بادان بیروز» صورت «فیروز گرد» ضبط نشده اما در چند سطر پایین تر و در نقل نوشته ای از دایرة المعارف اسلام این شکل آمده است.

۴۷. جغرافیای تاریخی بروجرد، ص ۱۰.

۴۸. همانطور که مشخص است «بیروز گرد» در مدخل بروجرد ضبط نشده است.

۴۹. همانطور که نوشته نمی توان انتظار داشت سال ها کاستی و بی توجهی تنها با یک اثر جبران شود. در امر ریشه شناسی ما نیاز به آثار و فرهنگ های متعددی داریم تا بعد بتوان اطلاعات ریشه شناسی ازها را در فرهنگ ضبط کرد. من این بخش را در ادامه توجه به صورت «بروجرد» نوشتم و می شد در ادامه آن بحث یا حتی در ذیل بحث «آوانگاری» آن را ذکر کرد. مستقل آوردن این بحث در اینجا برای تذکر یکی دیگر از وظایف فرهنگ نویس های آینده است.

۵۰. «گرد» در لنین گراد و نظایر آن هم گویا همین «گرد» فارسی است.

۵۱. استاد معین در حواشی نوشته اند: پارسی باستان karta و پهلوی kart. در همان صفحه هم «گرد آباد» به کسر ضبط شده است. (برهان قاطع ص ۱۷۸۷).

۵۲. شاهنامه چاپ مسکو به کوشش سعید حمیدیان، ج سوم، بیت ۱۷۹۱

۵۳. همان، بیت ۳۱۷۷

۵۴. همان، بیت ۲۲۴۲

۵۵. در ص ۱۷۸۷ برهان قاطع که ذکر آن گذشت.

۵۶. نامه باستان، ج سوم، ص ۴۱۷.

۵۷. چرا که فارسی امروز در تهران میل به کسره دارد و در نام شهرهایی که آبادند و نامشان

تکرار می شود میل به کسره بسیار شایع است.

۵۸. مگر اینکه بین تلفظ دو شکل فارسی و معرب (گرد و جرد) به تفاوت تلفظ قائل شویم. شاید تنها نمونه ای که در این فرهنگ یافت شود ملاز جرد و ملاز گرد باشد.

۵۹. این ریخت نزدیک تر به پهلوی است و ریختی ویژه و ادیبانه و دانشورانه می تواند بود همان، ص ۴۲۱. با نوشته شدن فرهنگ های ریشه شناسی در آینده علت و چگونگی این تفاوت های آوایی به وضوح حل خواهد شد.

۶۰. مقامات حمیدی، ص ۱۶۸.

۶۱. مترجم فارسی «معلقات سبع» استاد عزیزم عبدالمحمد آیتی جز این توضیحی نداده اند.

۶۲. برای دیدن موارد دیگر رک: ذیل مدخل های شوشتر، کرمان، سیستان....

۶۳. در لغت نامه دهخدا فراوانند مدخل هایی که به تنهایی قابلیت چاپ در شکل کتاب را دارند. از آن جمله است «اسکندر» که نزدیک یکصد صفحه از متن لغت نامه را در بر می گیرد و در چاپ به طور مستقل و به صورت کتاب مسلماً دو یا سه برابر حجم کنونی را در بر می گیرد.

۶۴. بدیهی است می توان پایان و حتی آغاز دیگری برای بررسی این دوره در نظر گرفت.

۶۵. همانطور که ما هم برای کامل بودن نسبی نمونه گیری از همه گونه های ادبی سود جستیم

۶۶. اکثر تقریرات و خطبه های عرفانی شامل این حکم می شوند: بنگرید به مجالس سبعة، معارف محقق ترمذی، معارف سلطان ولد و...

۶۷. این کتاب با ارزش پس از چاپ های ناقص و متعدد سرانجام با تصحیح عالمانه و دقیق استاد گرانقدر دکتر محمد روشن منتشر شد: بخش مغول آن در چهار جلد و در سال ۱۳۷۳ هفت جلد دیگر آن درباره تاریخ جهان و...

۶۸. پیشگفتار، ص نه.

۶۹. در برخی فرهنگ های اخیر و از جمله این فرهنگ فهرست اجمالی منابع در مقدمه هم تکرار یا تنها در مقدمه (فرهنگ بزرگ سخن) ذکر شده اند.

۷۰. برای نمونه می توان به واژه «ثم» در نام افراد اشاره کرد که هر «ثمی» خود نشانه مهاجرتی است نمونه ای معروف: محمد بن حسین خطیبی بلخی ثم الرومی.

۷۱. مثلاً شهرها و آبادی هایی که رونق یافته اند یا مکان هایی که به دلیلی نامی از آنها به میان آمده است، همچون مورچه خورت در نزدیکی اصفهان محل جنگ نادر شاه با اشرف افغان رک: دره نادره، ص ۲۱۶.

۷۲. هند قبل از جدایی پاکستان و... و پیش آمدن مسأله کشمیر که تا امروز ادامه دارد.

۷۳. عثمانی قبل از تحولات یکی دو سده اخیر و حتی قبل از جدایی یونان، رومانی و صربستان.

۷۴. دلیل مقایسه با فرهنگ های تک نفره این است که در حوزه ادبیات فارسی، فرهنگ های تخصصی عموماً حاصل کار یک نفر بوده است (می توان از معروف ترین نمونه ها به فرهنگ اصطلاحات نجومی از دکتر ابوالفضل مصفا اشاره کرد) و این امر حتی در آخرین فرهنگ های عمومی نوشته شده در فارسی هم دیده می شود (ناظم الاعلی و...).

- از موارد فوت شده که به اشاره هم خدمت مؤلف محترم عرض کرده ام قریب به سیصد

شاهد است که از «شکر تلخ» زنده یاد جعفر شهری - که از منابع «فرهنگ فارسی عامیانه» هم بوده - قابل استخراج بوده است.

۷۵. به برخی لغات فوت شده اشاره‌ای می‌شود: آب دهان - کسی که به نگهداری اسرار قادر نیست - (نفته‌المصدر، ص ۴)، اجحار (جهانگشا، ج سوم، ص ۲۲۲)، اجحام (مقامات حمیدی، ص ۱۰۰)، غلبا (گلستان، ص ۵۷).
۷۶. متأسفانه این کار سترگ و جانفرسا به اندازه قدرش قرب ندید.

منابع و مأخذ

- ارسطو و فن شعر، عبدالحسین زرین کوب، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۹.
- اسطوره طهران، جلال ستاری، تهران، مرکز پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۸۶.
- برهان قاطع، محمد حسین بن خلف تبریزی، تهران، به اهتمام محمد معین، امیرکبیر، ۱۳۶۲.
- بیان‌الادیان، ابوالعالی محمد الحسینی العلوی، به تصحیح عباس اقبال آشتیانی و محمد دبیر سیاقی، تهران، انتشارات روزنه، ۱۳۷۶.
- بهار عجم، لاله تیک چند بهار، به کوشش کاظم دزفولیان، تهران، طلایه، ۱۳۷۵.
- تاریخ ادبیات در ایران، ذبیح الله صفا، تهران، انتشارات فردوس، ۱۳۶۸.
- تاریخ سیستان، به تصحیح ملک الشعراء بهار، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۸۱.
- جغرافیای تاریخی بروجرد، ع. روح بخشان، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۳.
- جهود کشان، نسخه خطی به شماره ۲۸۷۸؛ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
- خسرو و شیرین نظامی، با تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، تهران، نشر قطره، ۱۳۷۸.
- دُرّه نادره، میرزا مهدی خان استرآبادی، به اهتمام سید جعفر شهیدی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴.
- دیوان قطران تبریزی، با اهتمام حسین آهی، تهران، مؤسسه مطبوعاتی خزر، ۱۳۶۴.
- دیوان منوچهری دامغانی، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران، زوار، ۱۳۷۵.
- راحة الصدور و آية السرور، محمد بن علی سلیمان الراوندی، به سعی و تصحیح محمد اقبال، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴.

- رساله اخلاقیه، میرزا آقا تبریزی؛ نسخه خطی به شماره ۳۵۶۴؛ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

- سبک شناسی، ملک الشعراء بهار، تهران، مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر، ۱۳۷۷.

- شاهنامه فردوسی براساس چاپ مسکو، به کوشش سعید حمیدیان، تهران، نشر قطره، ۱۳۷۷.

- فرهنگ بزرگ سخن، حسن انوری، تهران، سخن، ۱۳۸۱.

- فرهنگ فارسی، محمد معین، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۲.

- فرهنگ فارسی عامیانه، ابوالحسن نجفی، تهران، انتشارات نیلوفر، ۱۳۷۸.

- فرهنگ لغات نثرهای فنی و مصنوع، محمود مدبری، کرمان، انتشارات خدمات فرهنگی کرمان، ۱۳۷۶.

- قصص الانبیاء، ابواسحق نیشابوری، به اهتمام حبیب یغمایی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲.

- گلستان سعدی، به تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۴.

- لغت‌نامه دهخدا، علی اکبر دهخدا، زیر نظر محمد معین - سید جعفر شهیدی، تهران، ۱۳۶۱.

- مثنوی‌های حکیم سنایی، به کوشش محمد تقی مدرس رضوی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۸.

- معلقات سبک، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، تهران، انتشارات سروش، ۱۳۸۲.

- مقالات شمس، شمس‌الدین محمد تبریزی، تصحیح و تعلیق محمد علی موحد، تهران، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۷.

- مقامات حمیدی، حمیدالدین ابوبکر عمر بن محمودی بلخی، به تصحیح رضا انزلی نژاد، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۲.

- مناقب العارفين، شمس‌الدین احمد افلاکی، به کوشش تحسین یازجی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۲.

- نامه باستان، میر جلال‌الدین کزازی، تهران، انتشارات سمت، ج سوم، ۱۳۸۲.

- نفته‌المصدر، شهاب‌الدین محمد خرنزدی زیدری نسوی، تصحیح و توضیح امیر حسن یزدگردی، تهران، نشر ویراستار، ۱۳۷۰.

- An Essay on Criticism, Graham Hough,

Newyork, 1996.